



می‌کردند خبرهایشان به اهل محل کمک کند تا راحت‌تر کارهایشان را انجام بدهند. بیشتر از آن هم آرزو داشتند عروسی امیر پسر آقای رسولی سر بگیرد تا خیلی زود همه باهم یک عروسی دعوت شوند.

مهندس مستأجر پیدا شد. میوه فروشی اصغر آقا حسابی شلوغ شد، مردم وقتی از سرکوچه رد می‌شدند، حواسشان به گودال تعمیرات شهرداری بود. علی و نیما و احمد از اینکه کار و بارشان گرفته بود خیلی خوش حال بودند. توی دلشان آرزو



تصویرگر: حامد غفاریان